

چگونه کتابخوان شویم

برای همه چیز پول خرج می‌کنیم، جز خرید کتاب.



برای همه چیز پول خرج می‌کنیم، جز خرید کتاب. برای همه چیز وقت می‌گذاریم، جز برای مطالعه کتاب. برای همه چیز حوصله داریم، جز برای کتابی که باید تمامش کنیم. درباره همه چیز کنجکاوی می‌کنیم، جز درباره کتاب‌هایی که تازه به بازار آمده است. این خصلت ملی ما ایرانی‌هاست. البته بین ما کسانی هستند که خلاف این مسیر حرکت می‌کنند ولی اینها در اقلیت‌اند، نه اکثریت.

همین خصلت ملی است که باعث شده کتابخوان نبودن ما دغدغه باشد یا اگر دغدغه نباشد، دست‌کم موضوعی برای بحث و انتقاد و آسیب‌شناسی باشد. عده‌ای می‌گویند کتاب گران است و همین است که سراغش نمی‌روند. عده‌ای می‌گویند کتاب خوب کم است و چون نمی‌خواهند وقتشان برای نوشته‌های بی‌ارزش تلف شود، عطای کتاب را به لقایش بخشیده‌اند. برخی می‌گویند فرصت ندارند و برخی معتقدند، سرگرمی‌های جذاب‌تر از کتاب در دسترس است. اما حقیقت این است که نه کتاب آنقدرها گران است که نتوان خرید و نه کتاب‌های خوب و خواندنی آنقدر نایاب‌اند که نتوان پیدایشان کرد. کمبود وقت هم که بیشتر به یک بهانه می‌ماند تا یک حقیقت. موضوع این است که ما مردمی علاقه مند به فرهنگ شفاهی هستیم نه فرهنگ مکتوب یعنی اگر کسی حاضر شود کتابی برایمان بخواند یا خلاصه‌اش را برایمان تعریف کند، به احتمال زیاد علاقه نشان می‌دهیم، اما اگر قرار باشد خودمان دست به کار خواندن شویم، بهانه می‌تراشیم. در واقع، بیشتر اهل شنیدن‌ایم تا خواندن. اگر می‌خواهیم کتابخوان شویم، باید جای این دو خصیصه را در وجودمان عوض کنیم.

برای این کار، تکنیک‌ها و پیشنهادهایی وجود دارد که به کمکشان می‌توان به کتاب و کتابخوانی لبخند زد. اولین قدم، انتخاب درست یک کتاب است. کسی می‌تواند کتابی متناسب با علایقش پیدا کند که ذائقه خودش را خوب بشناسد و قبل از انتخاب یک کتاب دقیقاً بداند دنبال چیست. این نکته به این علت مهم است که انتخاب کتابی که هیچ ربطی به علایق و باورهای ما ندارد، می‌تواند به دزدگی منجر شود. برخی گله می‌کنند مدتی است کتابی را در دست گرفته‌اند، اما لاک‌پشت‌وار پیش می‌روند. دلیل این موضوع می‌تواند این باشد که مشغول خواندن کتابی شده‌اند که با سلیقه و ذائقه آنها جور نبوده است. پس برای کتابخوان شدن باید شهامت داشت و واهمه نکرد از این که حتی کتاب نویسندگان مشهور را انتخاب نمی‌کنیم یا اگر به توصیه دیگران این کار را کرده‌ایم، در میانه راه رهایشان کنیم. برای خواندن کتابی که با فکر انتخابش کرده‌ایم، باید تمرکز داشته باشیم؛ این دومین تکنیکی است که باید یاد بگیریم. تمرکز کردن البته مهارتی است نیازمند تمرین که برای رسیدن به آن باید عوامل مزاحم را از اطرافمان حذف کنیم؛ عواملی مثل تلویزیون، اینترنت یا تلفن. البته چون تمرکز کردن برای مطالعه به معنای حبس شدن در سلول انفرادی نیست، کم‌کم باید یاد بگیریم با وجود عوامل مزاحم نیز مشغول کار خودمان باشیم. این به دست نمی‌آید مگر این که از مطالعه هدف داشته باشیم و کتاب را با ذوق و علاقه بخوانیم. انتخاب کتاب با حجم‌های کم و متوسط و پس از آن، مطالعه کتاب‌های حجیم راه دیگری است که در کتابخوان شدن ما نقش کلیدی دارد. پس لازم نیست در ابتدای راه، کتاب‌های قطور را انتخاب کنیم چون تعداد صفحات زیاد کتاب می‌تواند مانع مطالعه منظم یا حتی به پایان رساندن کتاب باشد.

وقتی کتابی می‌خوانیم و درباره محتوایش فکر می‌کنیم یا وقتی در جمعی قرار می‌گیریم و درباره مضمون آن با دیگران گفت‌وگو می‌کنیم، این کار لذتی دارد که مشوق خوبی برای ادامه مطالعه می‌شود. پس اگر سعی کنیم درباره آنچه خوانده‌ایم با دیگران صحبت کنیم و تجربیات و دانسته‌هایمان را با آنها در میان بگذاریم، در مسیری قرار گرفته‌ایم که انگیزه‌مان را برای مطالعه بیشتر و عمیق‌تر بالا می‌برد.